

در حضور خداوند

نویسنده: برادر لارنس

مترجم: ژولیت عزتی



روح عرفان در تمامی ادیان آسمانی یکی می باشد . برادر لارنس ،
کشیش و عارف مسیحی ، روشی برای « ماضی و ناظر دانستن خدا »
در تمام لمظه ها ، ارائه می دهد .
کتاب ماضی مجموعه ای می باشد از دست نوشته های او ، گفتگوهای او ،
و نامه های او و در جواب سؤال کسانی است که در پی آن بودند تا دریابند
که چگونه خدا را هرگز در طول روز فراموش نکنند و یا در مقابل سفتی ها و
مشکلات چه انجام دهند تا موجب رضایت خدا باشد .
هم چنین شامل سفنانی است از اشخاصی که با برادر لارنس مراوده
و مکاتبه داشته اند یا محضر او را درک نموده اند .



انتشارات مگستان

قیمت : ۶۰۰۰ ریال

شابک : ۹۶۴-۹۲۸۳۴-۶-۳

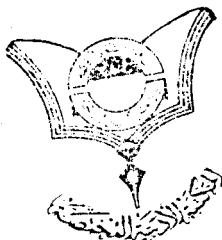
ISBN 964-92834-6-3



صفحه سطر غلط صحیح

۱۵	سیزده	احساس تان	احساساتمان
۲۵	ده	داشت	داشته
۳۱	آخر	کرم و خداوند	لطف و کرم خداوند
۴۵	دوم	با این وجود این که	با وجود این که
۵۸	دوم	زوج	روح
۵۷	دهم	حمت	رحمت
۶۸	یازدهم	ن	من
۷۰	سوم	نارحت	ناراحت
۷۵	پنجم	می توانیم	غی توانیم
۸۲	نهم		نقاط ضعفم را که خیلی
۸۶	دوم	 مشغول شد و درد	”و“ حذف شود
۸۸	چهارم	باشیم	نباشیم
۹۳	چهارم	جی	جای
۹۳	هفت	نارحت	ناراحت
۹۳	نه	ان	آن
۹۳	سیزده	زندگیم فقط	زندگی ام فقط

۷۷۰۰



در حضور خداوند

نویسنده: برادر لارنس
مترجم: ژولیت عزتی
ویراستار: ژولیا عزتی

برادر لارنس ، ۱۶۹۱-۱۶۱۱.

Lawrence, of the refurrdction, brother

در حضور خداوند / نویسنده لارنس ، مترجم ژولیت

عزتی -- تهران : مگستان ، ۱۳۸۰ .

۹۶ ص .

ISBN ۹۶۴-۹۲۸۳۴-۳-۶

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا .

۱. زندگی مذهبی -- مسیحیت -- نویسندگان

کاتولیک . الف . عزتی ، ژولیت ، ۱۳۴۹ - مترجم .

ب. عنوان .

Bx ۳۳۴۹ / ۴>۴

۲۴۸/ ۴۸۲ ۱۳۸۰

کتابخانه ملی ایران ۵۹۱ - ۸۰ م

محل نگهداری :



در حضور خداوند

نویسنده : برادر لارنس

مترجم : ژولیت عزتی

چاپ اول : ۱۳۸۰

تیراژ: ۳۲۰۰ نسخه

ویراستار: ژولیا عزتی

حروفچینی و صفحه آرایی : ژولیا عزتی

لیتوگرافی : قاسملو

چاپ : هاتف

صحافی : مینو

ISBN 964 - 92834 - 6- 3

شابک : ۹۶۴-۹۲۸۳۴-۳-۶

انتشارات مگستان : تهران صندوق پستی ۷۸۹-۱۳۱۴۵

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵	یادداشت مترجم
۷	مقدمه
۱۱	مکالمات
۱۳	اولین گفتگو
۱۷	دومین گفتگو
۲۳	سومین گفتگو
۲۷	چهارمین گفتگو
۳۳	کلام‌هایی درباره برادر لارنس
۳۹	نامه‌ها
۴۱	اولین نامه
۴۵	دومین نامه
۵۳	سومین نامه
۵۵	چهارمین نامه
۵۹	پنجمین نامه
۶۳	ششمین نامه

هفتمین نامه	۶۷
هشتمین نامه	۶۹
نهمین نامه	۷۱
دهمین نامه	۷۵
یازدهمین نامه	۷۷
دوازدهمین نامه	۸۱
سیزدهمین نامه	۸۳
چهاردهمین نامه	۸۵
پانزدهمین نامه	۸۶



یادداشت

حس پرستش در وجود انسان‌ها مشترک است، چرا که فطرت آن‌ها مبدأ واحدی دارد. از آنجا که خداوند یکتا و بی همتا یکی است و فطرت آدمی یکی، ستایش و پرستش او از زبان و دل هر کسی به هر دین و آئینی برآید برای هر آن که به خدا اعتقاد دارد، آشنا و دلنشین و مفید و مؤثر می‌باشد. چرا که مسمی یکی است و اسم‌ها مختلف. پرواضح است که ادیان الهی در اصول فرقی با هم ندارند و همچون رودخانه‌هایی هستند که به دریای بیکران واحدی واصل می‌گردند.

پس بدیهی است که روح عرفان در تمامی ادیان آسمانی یکی می‌باشد. برادر لارنس، کشیش و عارف مسیحی، روشی برای «حاضر و ناظر دانستن خدا» در تمام لحظه‌ها، ارائه می‌دهد.

کتاب حاضر مجموعه‌ای می‌باشد از دست‌نوشته‌های او، گفتگوهایش، نامه‌هایش که در جواب سؤال کسانی می‌باشد که در پی او بودند تا چگونه خدا را هرگز در طول روز فراموش نکنند و یا در مقابل سختی‌ها و مشکلات چه کنند تا رضایت حق را به جای آورند.

هم چنین بیاناتی از کسانی که با برادر لارنس گفتگویی داشته‌اند و آن چه از او دیده‌اند و شنیده‌اند.

لازم به ذکر است کتاب «در حضور خداوند» نه حاوی بیانات بلیغ و فصیح می‌باشد و نه در آن اثری از انشاپردازی و بازی با کلمات دیده می‌شود، بلکه نوشتاری ساده گاه تکراری، صمیمی و از عمق وجود عارفی است که خود را بنده خاضع درگاه خدا، تسلیم خدا و محو در خدا می‌داند و می‌گوید:

«هیچ خواسته‌ای جز رضایت خدا ندارم، سعی‌ام این است در هر کاری که می‌کنم قصدم این باشد، حتی پرکاهی را از زمین برنخواهم داشت جز برای رضایت او، یا به هیچ دلیل دیگری جز عشق او کاری انجام نمی‌دهم». (ص ۴۷)

امید است اثر این مطالب برای خوانندگان همواره یادآور آن باشد که خداوند همیشه حاضر و ناظر بر اعمال، نیات و افکار ما است.

مترجم

مقدمه

برادر لارنس در اوایل قرن هفدهم در فرانسه متولد شد (در مورد تاریخ دقیق تولد او، اختلاف نظر وجود دارد بعضی تولد او را ۱۶۰۸ می‌گویند، عده‌ای ۱۶۱۱ و برخی دیگر ۱۶۱۴). نام او نیکولاس هرمن^(۱) بود، او توسط پدر و مادری که مایه‌ی معنوی داشتند بزرگ شد.

در سن هیجده سالگی به سربازی رفت. و در یک جنگ سی ساله، نبرد کرد. زمانی به اسارت درآمد و به جرم جاسوسی به اعدام محکوم شد ولی توانست بی‌گناهی‌اش را به دشمن ثابت کند و به گروهان خود برگردد. مدت کوتاهی بعد از آن، توسط سربازان سوئدی در اسکیریش^(۲) مجروح شد و به موطن خود برگردانده شد. و این پایان زندگی نظامی‌اش بود. اما هنوز خاطرات جنگ عذابش می‌داد. همان طور که سربازان امروزه می‌دانند اثرات روانی جنگ می‌تواند به مخربی اثرات جسمانی آن باشد. یادآوری خاطرات

1-Nicholas Herman

2-Skirmish

فجیع و وحشی‌گری‌های جنگ، او را بر آن داشت تا زندگانش را با عزمی راسخ‌تر از قبل وقف مسیح نماید.

او به عنوان پادو مدتی نزد ویلیام دفیوبت^(۱)، خزانه‌دار شاه فرانسه خدمت کرد. نیکولاس حالت گیجی و بی‌دقتی داشت. در نتیجه مرتب لوازم را می‌شکست. تا بالاخره به این نتیجه رسید که این کار شغل مناسبی برای او نیست.

یکی از عموهایش کشیش کارملیت بود^(۲)، او را تشویق می‌کرد به فرقه مذهبی او بپیوندد. نیکولاس ابتدا فکر کرد این کار را انجام دهد، اما قبل از آن که بتواند به توصیه‌ی عمویش عمل کند، مردی ثروتمند را ملاقات کرد که از ثروتش دست کشیده و تارک دنیا شده بود، نیکولاس تصمیم گرفت روش او را پیش گیرد.

این دوران انزوا فقط به سردرگمی او افزوده بود، و به این نتیجه رسید که نیاز دارد به یکی از فرقه‌های مذهبی بپیوندد. تا به کمک آن بتواند به زندگی معنوی‌اش سروسامانی بخشد. به پاریس رفت و در صومعه‌ی دیسکالد کارملیتس^(۳) درخواست برادر شدن کرد. در خواست او پذیرفته شد و نام برادر لارنس رستاخیز^(۴) (به زندگی بازگشت نموده) را به او دادند. دو سال بعد، یعنی در سال ۱۶۴۲ سوگندهای آخر را یاد کرد.

در آشپزخانه‌ی صومعه کاری برای او در نظر گرفتند و او سال‌ها

1-Wiliam de Fieubet

2-Carmelite

3-Disclaled Carmelites

4-Brother Lawrence of the Resurrection

در آنجا کار کرد و کم کم مبتلا به بیماری دردناکی (به صورت زخم‌هایی در مفاصل) در ناحیه‌ی پا شد. زخم‌ها عمیق‌تر گردید و راه رفتن را چنان بر او مشکل کرد که او را به قسمت تعمیرات کنش در صومعه منتقل نمودند. کاری که می‌توانست نشسته انجام دهد. او با رویی گشاده تمام این کارها را می‌پذیرفت.

برادر لارنس خیلی کم می‌نوشت و بیشتر نوشته‌هایش را دور می‌ریخت، زیرا می‌انگاشت که بی‌ارزش‌اند.

«اب‌دوبوفورت»^(۱) که برخی از نامه‌هایش را جمع‌آوری کرده در این کتاب آورده شده، هم چنین مکالماتی را که با برادر لارنس به یاد داشته، نوشته است.

برادر لارنس بعد از یک بیماری سخت در تاریخ دوازدهم فوریه ۱۶۹۱ میلادی در صومعه، چشم از جهان فرو بست.

او مردی بود گیج‌مانند، با ظاهری غیرجذاب و نازیبا و بسیار متواضع، ساده‌ترین شغل‌ها را داشت ولی هنوز افکارش نسل‌های بشریت را تحت تأثیر قرار داده و می‌دهد. چون راهی را برای حاضر و ناظر دانستن خداوند نشان داده است.

مکالمات

اولین گفتگو

برای اولین بار برادر لارنس را در سوم اگوست ۱۶۶۶ میلادی دیدم. در اولین دیدارش به من گفت وقتی که هجده ساله بود خداوند به طریقی خاص لطنش را به او نشان داده. هم چنین ادامه داد:

در یک روز زمستانی به درختی که تمام برگ‌هایش ریخته بود می‌نگریست، به خاطر آورد زمانی را که برگ‌های این درخت دوباره رشد خواهد کرد و گل‌هایش شکوفه خواهد داد و به بار خواهد نشست. از آن پس بود که به او معرفت و درک این واقعیت اعطا شد که خالق به فکر مخلوق است و اوست قادر مطلق، و از آن زمان این معرفت هرگز از روحش پاک نشد. این درک درونی او را کاملاً از قیود دنیوی آزاد کرد و آتش عشق الهی را در او شعله‌ور ساخت. عشقی که قادر نبود بگوید پس از طی چهل سال و اندی چه وسعتی یافته است.

و این که خدمتکار موسیو فیوبیت خزانه دار بود، البته معروف بود به کسی که خیلی گیج و بی دقت است و همیشه چیزها را

می شکند. بنابراین تصمیم گرفت به صومعه برود، فکر می کرد در آن جا ناشی گری ها و اشتباهاتش را گوشزد می کنند و زندگی اش را با تمام لذت هایش قربانی خدا خواهد کرد. اما خداوند چیز فوق العاده و والایی به او عطا کرد، و در عین آن که هیچ چیز نداشت به سبب آن، به آرامش و رضایت کامل دست یافت. به این طریق که با صحبت کردن دائمی با خدا، خودمان را طوری آماه کنیم که خدا را حاضر و ناظر بدانیم، و این که باید خجل و شرمند باشیم وقتی اجازه می دهیم افکار بی ارزش و مهمل این گفتگو را بگسلد.

و این که غذای روح مان فکر کردن به خدا باشد، تا این دست کشیدن از همه چیز برای خدا، بالاترین لذت را به ما بدهد.

و این که باید ایمانمان را به کار گیریم، باعث تأسف است که آن قدر حقیر هستیم، مردم به جای آن که کاربرد ایمان را قانون زندگی شان بدانند، خودشان را با دلبستگی های سطحی مشغول می کنند چیزهایی که روز به روز در حال تغییر هستند. ایمان عبادتگاه روح است، و ایمان به تنهایی کافی است که ما را به سطح خیلی بالایی از کمال برساند.

... و این که در امور دنیوی و گذرا و امور معنوی تسلیم خواست خدا/ باشیم، رضایتمان را در رضایت او بجوئیم. قطع نظر از این که او ما را به سوی راحتی می برد یا رنج، برای روحی که حقیقتاً راضی به رضای او است هر دو حالت یکسان است. در طول اوقات سردی معنوی در آن هنگام که خودمان را به سختی برای عبادت مجبور

می‌کنیم، باید ایمانمان را محکم کنیم بر این که این راه، راه خداست، راهی است که خدا/عشتمان را نسبت به خودش امتحان می‌کند. آن هنگام که به تعهدمان نسبت به خدا، عمل می‌کنیم از آن پس، حتی در میان سردی معنوی، روحاً رشد خواهیم کرد.

و این که انسان، دیگر از مصیبت و گناهی که هر روز می‌شنود شوکه نمی‌شود، به جای آن با شگفتی در می‌یابد که این فقط به علت آن قدرت شیطانی است که در گناهکاران هست. برای گناهکاران دعا می‌کند ولی مطمئن است که خداوند هر وقت صلاح بداند در نقاط ضعف شان یاری‌شان خواهد کرد.

بنابراین به خودش اجازه نمی‌دهد که نگران آن شود.

و این که برای انجام وظایف‌مان نسبت به خدا، به روشی که او می‌خواهد، باید احساس‌مان را دقیقاً مورد توجه و مراقبت قرار دهیم. چرا که احساس‌تمان، هم به روی زندگی معنوی و هم بیشتر بر فعالیت‌های معمولی‌مان اثر می‌گذارد. آن هنگام که حقیقتاً بخواهیم در مقابل خدا انجام وظیفه کنیم، خداوند نور خود را بر احساساتمان می‌تاباند. اگر بخواهیم صادقانه به خدا خدمت کنیم، آن وقت می‌توانیم بی‌آن که نگران باشیم که مزاحم او (برادر لارنس) هستیم، هر گاه بخواهیم به نزدش بروم. اما اگر در انجام وظیفه‌ام نسبت به خدا، صادق نباشم، آن وقت نباید دیگر به دیدن او بروم.

دومین گفتگو

او همیشه متأثر از عشق بود، بدون فکر خودخواهانه‌ای بر آن بود عشق خدا را هدف تمام اعمالش قرار دهد. او با این روش از زندگی خرسند بود، و خوشحال از این که بتواند حتی پرکاهی را به خاطر عشق به خدا از روی زمین بردارد، فقط او را بخواهد نه چیز دیگری، نه حتی برای پاداش خدا.

و این که او برای مدت‌های مدیدی نگران بود که گناهکار و دوزخی است، و هیچ کس نمی‌توانست از هیچ زاویه‌ای او را متقاعد کند. او به خودش اندیشیده بود و به این نتیجه رسید:

من به عنوان شخص مذهبی زندگی می‌کنم، چرا که عاشق خدا هستم و سعی می‌کنم هرکاری می‌کنم فقط برای او باشد، هر اتفاقی که برایم پیش آید، خواه سقوط کنم یا رهایی یابم، همیشه در پرتو عشق خدا عمل خواهم کرد. پس حداقل آن چه برایم می‌ماند این است که

تمام اعمالی که توانستم انجام دهم به خاطر عشق خدا بوده.

او به مدت چهار سال به خاطر نجات خودش از گناهان در اندوه و ترس زندگی می‌کرد، این دوران دردناک، ناشی از کمبود ایمانش بود. از آن پس در رهایی کامل و مسرت دائمی زندگی کرده بود. او گناهانش را با خدا درمیان گذاشته بود. او پی برد و به خدا گفت که می‌داند که مستحق آن همه نعمات نبوده، با این وجود خداوند باز هم کرمش را نسبت به او افزونتر کرده است.

و این که خود را عادت بدهیم در تمام اوقات با خدا راز و نیاز کنیم، تمام کارهایی را که انجام می‌دهیم برای او باشد، ابتدا باید به سختی روی این کار کنیم که خودمان را به او بسپاریم. به هر حال پس از توجه به این مسئله، عشق خدا را در درون خود حس می‌کنیم که به ما کمک می‌کند تا به آسانی به وظایفمان نسبت به او عمل کنیم.

و این که امیدوار بود، پس از تمام سعادت‌ی که خدا به او ارزانی داشته، در هنگام درد و رنج محبتش را درک کند. گویی نگران سختی نبود، چرا که مطمئن بود خداوند قدرت تحملش را نیز به او می‌دهد، اکنون می‌دانست که نمی‌تواند با اتکا به خود کاری کند.

و این که هر گاه شانس برای انجام اعمال نیک داشت، به خدا چنین می‌گفت:

خدا یا بدون یاری تو قادر به انجام آن نیستم

و پس از آن سرشار از نیروی الهی می‌باشد.

و این که هر گاه قصور یا خطایی از او سر می‌زد به سادگی اقرار

می‌کرد به اشتباهش و به خدا می‌گفت:

من همواره شکست خواهم خورد اگر تو مرا به حال خود
واگذاری، به تو بستگی دارد که مرا از شکست حفظ کنی و از زوال، و
نگه داریم از ارتکاب هر خطایی.

یک بار خطایی از او سر زده بود، شکستش را در مقابل نفس، از
ذهنش بیرون کرد و نگذاشت این مسئله بیش از آن نگرانش کند. و این
که باید خیلی ساده با خدا باشیم، در تمام مدتی که نیازمند کمکش
هستیم در هر اتفاقی که بر ایمان پیش می‌آید، صادقانه با او صحبت
کنیم، خداوند عالم است بر اعمال و هرگز کسی را از اعطای کمکش
محروم نمی‌کند.

و این که او عادت کرده بود هر چیزی را با وجود آن که علاقه‌ای
به آن ندارد، صرفاً به خاطر خدا انجام دهد. و دعا می‌کرد که خداوند
کرم کند تا کارش را خوب انجام دهد. در نتیجه، به همین علت مدت
پانزده سال در آشپزخانه کار کرد و به آسانی همه چیز را پیدا می‌کرد.
و این که درست در همان وقت که از شغلی که داشت خیلی
راضی بود، به راحتی حاضر بود شغلش را ترک کند، همان طور که
شغل‌های قبلی‌اش را ترک کرده بود، از آن جا که او حتی وظایف
خیلی پیش پا افتاده را برای عشق خدا انجام می‌داد، همیشه و در همه
حال راضی بود و خودش را خیلی سعادتمند می‌دانست.

و این که علی رغم آن که هرگاه مافوقش به او می‌گفت که برای
دعا به اتاقش برود می‌رفت، برای او ساعات معین عبادت فرقی با

دیگر اوقات نداشت. گو این که نیازی نداشت در اتاقش تنها شود، یا حتی بخواهد که تنها باشد، زیرا مهم نبود که چقدر سرش شلوغ است، او هرگز از خدا جدا نبود. چرا که هیچ چیز نمی توانست خدا را از نظرش دور کند.

و این که از آنجا که او خود را متعهد می دانست که در تمام کارها به خدا عشق بورزد، و به جدّ می کوشید که چنین عمل کند، نیازی به توصیه ارشادش نداشت. با وجود این بسیاری مواقع کانفیسر احتیاج داشت، یعنی کسی که می توانست در مورد گناهانش با او صحبت کند و بخشایش خداوند را نسبت به خود طلب کند. او از اشتباهات خویش کاملاً آگاه بود، از معاصی مأیوس نمی شد، به خدا اعتراف می کرد گناهانش را، اما از خدا نمی خواست او را ببخشد و مجازات نشود، فقط با آرامش برمی گشت به کار همیشگی اش عشق و پرستش. و این که او نخواست به بود در مورد مشکلات معنوی اش با کسی مشورت کند. در عوض در پرتو نور ایمانش می دانست خدا با اوست و قانع می کرد خویش را با معطوف کردن انجام هر چیزی برای خاطر خدا. جز جلب رضایت خدا چیز دیگری اهمیت نداشت.

و این که افکار بیهوده همه چیز را ضایع می کنند. مشکلات معنوی ما با زیادی فکر کردن ما آغاز می شود، ما باید هر فکری که می کنیم پس بزنیم، چه مثبت چه منفی. اگر فکری را همان زمان که می آید پس بزنیم، به زودی خواهیم دید به این کار عادت کرده ایم. از آن پس می توانیم برگردیم به پیوندمان با خدا.

و این که او در آغاز، اغلب تمام وقت عبادت را صرف مبارزه با افکار پراکنده کرده بود، فقط با فهمیدن این که دچار آن شده، افکارش را برگردانده بود به سوی معنویت. او هرگز به روشی که بعضی ها عبادت می کردند، عبادت نمی کرد. اگر چه در ابتدا برای مدتی تمرکز می کرد، اما پس از آن هرگز نمی توانست توضیح دهد که چه حالی برایش پیش آمده بود.

و این که محروم کردن و سختی دادن به جسممان عملی بیهوده است مگر آن که این بی توجهی به جسم به ما کمک کند که ما را برساند به وحدت با خدا از طریق عشق. او در این مورد بسیار اندیشیده بود، و پی برده بود که کوتاه ترین راه به سوی خدا همیشه در عشق عمل کردن است. انجام دادن هر چیزی برای رضای خدا.

و این که ما باید با دقت فرق بین اعمالی که از روی درک و استدلال ما ناشی می شوند و اعمالی را که مربوط به اراده می شوند تشخیص دهیم. اولی به نسبت خیلی با ارزش نیست، اما اعمالی که پس از کنترل خواسته های نفسانی انجام گیرند، بسیار ارزشمند است. کار ما باید صرفاً این باشد که عشق و شادی خود را در خدا جستجو کنیم. و این که در مورد هر توبه ای که فکر می کنیم، اگر عاری از عشق الهی باشد، یک گناه را هم پاک نمی کند. نباید نگران گناهانمان باشیم، بلکه به جای آن باید با اطمینان امیدوار باشیم به خاطر خون عیسی مسیح تمام گناهان ما بخشیده می شود. به تنها مسئله ای که باید توجه کنیم، این است که با تمام وجود به خدا عشق بورزیم. همیشه به نظر

می‌رسد خداوند بزرگترین کرم را در حق بزرگترین گنهکاران می‌کند. در این صورت ممکن است توجه و لطفش نسبت به ما آشکار شود. و این که بزرگترین رنج‌ها یا بزرگترین لذت‌های این دنیا با معنویتی که تجربه‌اش را داشت، قابل قیاس نبود. بنابراین او در مورد هیچ چیز نگران نبود و از هیچ چیز بیم نداشت، فقط یک چیز از خدا می‌خواست: آن چه خلاف رضایت خداست مرتکب نشود.

و این که در مورد هر کاری که انجام می‌داد دچار تردید نشده بود، چرا که می‌گفت وقتی شکست می‌خورم بلافاصله آن را قبول می‌کنم، به خودم می‌گویم:

هرگاه کاری را با اتکا به خودم انجام می‌دهم معمولاً با شکست مواجه می‌شوم، به این نتیجه می‌رسم که نباید دیگر کاری کنم که به حال خودم واگذار شوم.

اگر شکست نخورم آن وقت خدا را شکر می‌کنم، چون تشخیص می‌دهم این قدرت از اوست.

سومین گفتگو

او به من گفت، که معنویتش بر پایه‌ی ایمان پی‌ریزی شده بود. ایمان به این که خداوند از هر ایده‌ای عزیزتر، ارزانده‌تر و مهم‌تر است. به محض این که این را فهمیده بود، تمام موضوعات دیگر را رد کرده به هیچ تئوری عقیدتی اهمیت نمی‌داد، به جز یک فکر: که باید هر چیزی را به خاطر عشق الهی انجام دهد.

با این همه گاهی برای مدتی از یاد خدا غافل می‌شد، اما در این مورد نگران نبود. او این زیبونی را به خدا اقرار می‌کرد و پس از این که عمیقاً پشیمان می‌شد از این که خدا را فراموش کرده، با اطمینانی افزون‌تر از پیش، به سوی خدا باز می‌گشت.

و این که وقتی ما به خدا توکل می‌کنیم، این حق را ایجاد کرده‌ایم که لطفش را شامل حالمان کند و خودمان را می‌کشانیم به مرحله کسب بزرگترین نعمت‌ها.

و این که نه تنها محال است خداوند دروغ بگوید، بلکه اجازه

نمی‌دهد هیچ روحی که خودش را وقف خدا کرده، برای مدت طولانی رنج ببرد. روحی که مصمم شده هر چیزی را برای رضایت خدا تحمل کند.

و این که خدا اغلب با موهبت معجزآسایش به او کمک کرده بود، هنگامی که باید مسئولیتی را به عهده می‌گرفت به واسطه تجربه‌ای که داشت می‌دانست نباید از قبل نگران آن باشد.

در عوض، وقتی زمان آن می‌رسید که آن را به مرحله عمل در آورد هرکاری که لازم بود انجام دهد، خداوند به او نشان می‌داد، مثل این که در آینده می‌دید. اخیراً او به این روش زندگی کرده بود بدون انتظار هیچ مشکلی، اما احتیاج داشت که از راه تجربه این درس را بیاموزد. قبلاً که تجربه‌ای در مورد کرم خداوند برای کمک کردن نداشت، در مورد مسائل و چیزهایی که در پیش داشت زودتر از موعد مقرر نگران می‌شد.

و این که وقتی کاری را تمام می‌کرد، دیگر در موردش فکر نمی‌کرد. در حقیقت خیلی کم فکر می‌کرد به چیزهایی که خود را موظف کرده بود انجام دهد، خدا را شکر می‌کرد به خاطر این که تمام کارها را فقط برای عشق به خدا انجام می‌داد، و شکر خدا را به جای می‌آورد به خاطر این که خداوند هدایت می‌کرد اعمالش را که فقط بر اساس عشق الهی باشد. تمام این‌ها به سادگی هر چه تمامتر انجام می‌شد، برای این که امکان باقی ماندن در شرایطی که فیض عشق الهی را کسب کند داشته باشد.

و این که در آن هنگام که درگیری با مسائل بیرونی فکرش را به خود مشغول می‌کرد و کمی از یاد خدا غافل می‌شد، خداوند دوباره به او متذکر می‌شد، حضور خداوند را به واسطه حسی قوی که به او اعطا می‌شد احساس می‌کرد و چنان روحش شعله‌ور می‌گشت که به سختی می‌توانست خود را کنترل کند.

و این که در آن هنگام که مشغول فعالیت‌های روزمره بود، بیشتر با خدا پیوند داشت تا زمانی که کارها را به خاطر وقت عبادت و دعا ترک می‌کرد.

و این که او انتظار داشت هر آن درد و رنج جسمی یا روحی بزرگی را تجربه کند، یا بدتر از همه چیز تجربه آن را داشته باشد که: احساس حضور خدا را از دست بدهد. با این وجود مهربانی و لطف خداوند او را به این اطمینان رساند که خداوند او را مطلقاً به حال خودش رها نخواهد کرد، و به او قدرت هر رنج و دردی را که به واسطه انجام اعمال شیطانی وارد زندگیش شده، خواهد داد. بنابراین او از هیچ چیز بیم نداشت. و نیازی نداشت که از کسی در مورد شرایط معنویش نظرخواهی کند. وقتی که سعی داشت در مورد موضوعات معنوی باکس دیگری مشورت کند همیشه سردرگم‌تر و گیج‌تر از پیش می‌شد. از آن جا که او آگاهانه آماده بود زندگیش را برای عشق به خدا قربانی کند، از هیچ خطری نترسیده بود. در آن هنگام که خود را کاملاً به خدا سپرده‌ایم، راه بهشت را یافته‌ایم، و همیشه برای دیدن راهی که باید به آن عمل کنیم، نور کافی خواهیم داشت.

و این که در ابتدای زندگی معنوی ما مجبوریم خودمان را مقید به نظم کنیم، اما پس از آن لذتی وصف‌ناپذیر را تجربه خواهیم کرد. وقتی با مشکلات مواجه می‌شویم، فقط نیاز داریم رو به سوی عیسی مسیح کنیم و رحمتش را بطلبیم، از آن پس همه چیز آسان خواهد شد.

و این که بسیاری معنویت را خوب درک نکرده‌اند چنان که درگیر این هستند که نشان دهند از گناهانی که کرده‌اند چقدر متأسف‌اند، و تمرینات مخصوصی را انجام می‌دهند در حالی که عشق الهی را فراموش کرده‌اند. و غافل‌اند از این که هدف واقعی از انجام هر چیزی باید عشق خدا باشد، این غفلت در تمام کارها نمود پیدا می‌کند، به همین علت است که محبت خدا را خیلی کم می‌بینیم.

و این که برای رفتن به سوی خدا احتیاجی به مهارت و علم نداریم، بلکه فقط به قلبی نیازمندیم که مخلصانه خودش را وقف خدا کند، هیچ امیدی غیر از او نداشته باشد، فقط به او عشق بورزد، برای او.

چهارمین گفتگو

برادر لارنس اغلب با من صحبت می‌کرد، قلبش را می‌گشود و می‌گفت که چگونه به سوی خدا رفته است که بعضی از آن‌ها را بیان نموده‌ام،

او به من می‌گفت:

ما می‌دانیم به یکباره و برای همیشه از همه چیز دست کشیدن ما را به سوی خدا رهنمون نمی‌کند، بنابراین باید قادر باشیم که به سادگی، گفتگویی مداوم و بی‌قید و شرط و صمیمی با او داشته باشیم. ما فقط احتیاج داریم که تشخیص بدهیم که خداوند صمیمانه در کنار ما حضور دارد، از آن پس قادر خواهیم بود که در تمام اوقات با او صحبت کنیم، تقاضا می‌کنیم به ما کمک کند که تشخیص دهیم آنچه را که او از ما انتظار دارد و ما از آن مطمئن نیستیم، همان طور که کمکش را می‌جوییم برای آن چیزهایی که به وضوح می‌دانیم که از ما می‌خواهد انجام دهیم، از او کمک بخواهیم قبل از آن که کاری انجام

بدهیم و بعد از آن که انجام دادیم شکرش را به جای آوریم.
و این که در گفتگو با خدا، همچون همیشه او را می ستاییم
می پرستیم و عشق می ورزیم به خاطر موهبت های بی انتها و کمال
مطلق بودنش.

و این که اعتماد داشته باشیم به مهربانی های بی پایان
سرورمان عیسی مسیح، باید با اطمینان کامل بی آن که مأیوس باشیم
و بدون در نظر گرفتن گناهانمان، از او طلب کرم کنیم. همان طور که
برادر لارنس از روی تجربه اش می دانست، برای هر کاری که می کنیم
خداوند ما را از کرمش محروم نمی کند. در این راه او هرگز تکیه اش را
به خدا از دست نداد، زمانی که افکار واهی او را از حضور خدا غافل
می کرد، یا هنگامی که حضور خدا را فراموش می کرد، از خدا کمک
می طلبید.

و این که زمانی که شک و تردید همچون ابری جلوی دید ما را
بگیرد خداوند همیشه نورش را به ما می تاباند. این تا وقتی است که
تنها هدف ما فقط جلب رضایت او باشد.

و این که خلاصی ما از گناه بستگی به این ندارد که شغلمان را
تغییر دهیم، بلکه به این بستگی دارد که کارمان را به خاطر خدا انجام
دهیم، حتی هر چیز پیش پا افتاده ای که به طور معمول برای خودمان
انجام می دهیم. باعث تأسف است که بسیاری از مردم مفهوم آخرت
را اشتباه درک کرده اند، بیشترین تأکید را روی انجام کارهای خاصی
دارند که خیلی هم خوب انجامش نمی دهند چرا که آن ها را به خاطر

انسان‌ها یا به دلایل خودخواهانه‌ای که دارند انجام می‌دهند. و این که او دریافته بود که بهترین راه برای رفتن به سوی خدا این است که کارهای معمولی، وظایف و مسئولیت‌های روزمره‌مان را خالصانه و برای عشق به خدا انجام دهیم، بی آن که اهمیت دهیم آیا مردم از ما راضی هستند یا خیر. هر قدر درجه کمالی که یک روح آرزو می‌کند بالاتر باشد، بیشتر متکی و وابسته است به لطف و کرم خداوند.

و این که مردم خود را فریب می‌دهند وقتی می‌پندارند زمان عبادت باید با سایر اوقات زندگی‌شان فرق کند. خداوند از ما می‌خواهد با او یکی شویم، درست به همان اندازه که مشغول کارهایمان هستیم، به همان اندازه در عبادت هم با او یکی باشیم. و این که عبادتش در عین سادگی یک احساس حاضر و ناظر دانستن خدا بود، روحش به همه چیز بی اعتنا می‌شد جز عشق الهی. هنگامی که ساعت عبادتش تمام می‌شد، چیزی تغییر نمی‌کرد، زیرا او هم چنان با خدا بودن را ادامه می‌داد، با تمام وجود خدا را می‌پرستید و طوری که تمام زندگیش توأم با لذتی دائمی بود. با وجود این امیدوار بود خداوند قدری تجربیاتی از درد و رنج برایش حواله کند، به این ترتیب شانس این را خواهد داشت که قویتر و مستحکمتر رشد کند.

و این که ما باید یک بار و از صمیم قلب و برای همیشه به خدا توکل کنیم، خودمان را مطلقاً تسلیم او کنیم، و بدانیم و مطمئن باشیم

که او هرگز ما را به بیراهه نخواهد برد.

و این که به خاطر این عشق الهی، از انجام کارهای جزیی که برای رضایت او انجام می‌دهیم، نباید خسته شویم. خداوند بزرگی و کوچکی کار را در نظر نمی‌گیرد. بلکه به عشقی نگاه می‌کند که با آن کاری را انجام می‌دهیم.

نباید تعجب می‌کردیم، اگر در ابتدا وقتی که سعی داشتیم زندگی‌مان را در این راه سپری کنیم، اغلب با شکست مواجه می‌شدیم. در نهایت شکل خواهیم گرفت، و عادت جدیدی را در خود ایجاد خواهیم کرد که به ما اجازه خواهد داد زندگی‌مان را بدون آن که کوششی در این جهت کنیم، در این راه سپری کنیم، زندگی سرشار از مسرت و لذت.

و این که ایمان، امید و عشق تنها چیزهایی هستند که در مذهب حائز اهمیت‌اند، و عمل کردن به آن‌ها خواست ما را با خواست خدا یکی می‌کند. هر چیز دیگری بی‌اهمیت است، این سه، صرفاً پلی هستند که ما را زودتر به آن طرف می‌رساند تا این که بتوانیم به مقصد نهایی برسیم به آن جا که در عشق و ایمان از خود بیخود شویم.

و این که برای کسانی که ایمان دارند هر چیزی امکان‌پذیر است، برای آن‌هایی که فقط امید دارند سخت‌تر است، و برای آن‌هایی که فقط عشق دارند آسانتر، و برای آن‌هایی که عمل به این سه اصل را هرگز کنار نمی‌گذارند آسانترین است.

هدف ما در زندگی باید این باشد، تا آن جا که برایمان ممکن است، کاملترین ستایشگر خدا باشیم، چرا که امیدواریم ستایشگران کاملی باشیم تا ابدیت.

و این که وقتی زندگی معنویمان را آغاز می‌کنیم باید خود را امتحان نماییم، و در خود تعمق کنیم که کی هستیم. پس از آن خواهیم دید که چقدر نفرت‌انگیز هستیم، ارزش این را نداریم که مسیحی نامیده شویم. در معرض انواع درد و رنج و حوادث بی شمار قرار داریم که ما را ناراحت می‌کنند و وضعیت جسمانی و عاطفی ما را به خوبی بالا و پایین می‌برد. خلاصه ما مردمی هستیم که احتیاج داریم خداوند از طریق نازل نمودن انواع مختلف درد و رنج که توأم با کارهای سخت چه در باطن و چه در ظاهرمان می‌باشد، دست نوازش بر سرمان کشد.

بعد از تمام این حرف‌ها از مواجه شدن با مشکلات، وسوسه‌ها، تضادها و برخورد با اطرافیانمان نباید حیرت کنیم. به جای آن باید تسلیم باشیم و آن‌ها را تا هر زمان که خدا بخواهد تحمل کنیم، به عنوان چیزهایی که فوق العاده برای ما مفید است. هر قدر درجه کمالی که یک روح آرزو می‌کند بالاتر باشد، بیشتر متکی و وابسته است به کرم و خداوند.

کلام‌هایی درباره برادر لارنسی

کلام‌هایی درباره برادر لارنسی

یکی دیگر از راهبان صومعه‌اش (کسی که ارشدش بود و ملزم بود اسرار درونش را با او در میان گذارد) پرسید، چگونه احساس حضور همیشگی خداوند را به شکل یک عادت در خود ایجاد کرده بود. او پاسخ داد:

از زمانی که برای اولین بار به صومعه آمده بود، خدا را به این صورت در نظر گرفت که هدف تمامی افکار و خواسته‌هایش باشد، جهت‌گیری به سمتی باشد که این افکار و خواسته‌ها به هدف برسند به جایی که باید منتهی شوند.

این که در آغاز، در خلال مدت آزمایشی‌اش در صومعه، زمان عبادت را با اندیشیدن در مورد خدا سپری می‌کرد، تا جایی که در فکرش قانع شده بود و قلبش عمیقاً تحت تأثیر واقعیت وجود خدا قرار می‌گرفت. او احساساتش را قلباً به سوی خدا معطوف می‌داشت، و این فقط با توسل به نور ایمان بود که او را ترجیح می‌داد به عبادت‌کنندگان انتلکتوئل یا عابدانی که عبادتشان را با جزئیات برنامه ریزی می‌کنند و یا خیال‌بافانی که مدیتیشن می‌کنند. این روش

ساده به او فرصت داد تا در معنی عشق خدا پرورش یابد و مصمم شود در سخت‌ترین سختی‌ها سعی کند، و در یک احساس دائمی که خداوند همیشه حاضر و ناظر است، زندگی کند و دیگر هرگز او را فراموش نکند.

و این که در خلال مدتی که عبادت می‌کرد و فکرش با این احساس عظیم آکنده بود که صد در صد خدا وجود دارد، مجبور بود که به آشپزخانه برود و وظایف‌اش را انجام دهد (چرا که آشپز صومعه بود)، او مراقب بود دقیقاً به آن چه باید انجام دهد فکر کند، در تمام وظایف جداگانه‌ای که شغلش ایجاب می‌کرد، چگونه و چه وقت هر کدامش را انجام دهد، و بعد تمام فواصل کوتاه بین هر یک از وظایف را به دعا می‌گذراند. او اوقات قبل و بعد از کارش هم این چنین عمل می‌کرد.

و این که در ابتدای شروع هر کارش، با اطمینان و اعتمادی کودکانه به خدا می‌گفت:

«خدای من، از آن جا که تو با منی و من اکنون باید، مطیع هر آن

چه که تو امر کرده‌ای باشم، توجه‌ای بنما به این وظیفه ظاهریم، از تو

می‌خواهم که اعطا کنی به من موهبتی که این کار را با حاضر و ناظر

دانستن تو ادامه دهم. با این هدف در فکر شاید کار من به یاری تو رونق

گیرد، من تمامش را به تو می‌دهم، همان طور که تمام عشقم را به تو

تقدیم می‌کنم.»

همان طور که به کارش می‌پرداخت این گفتگوی صمیمانه را با

خالتش ادامه می‌داد، موهبتش را می‌طلبید و کاری را که انجام می‌داد به او تقدیم می‌کرد.

وقتی کارش خاتمه می‌یافت، به دقت فکر می‌کرد که چگونه کار را انجام داده بود، اگر می‌دید کارش را خوب انجام داده خدا را شکر می‌کرد، اگر می‌فهمید کارش را خوب انجام نداده از او طلب بخشایش می‌نمود، بی آن که مأیوس شود افکارش را به درستی منظم می‌کرد و کارش را با بودن در حضور خدا ادامه می‌داد، درست همان گونه که فکر می‌کرد، هیچ وقت از آن عدول نکرده بود. او می‌گفت: با این روش «پس از افتادن بلافاصله با برخاستن» یک عادت را در وجودم ایجاد کرده‌ام به طوری که الان فکر نکردن به خدا همان قدر برایم سخت خواهد بود که در ابتدا فکرکردن به خدا برایم دشوار بود.

از آن جا که برادر لارنس خیلی خوشحال بود که در راهی قدم گذاشته که حضور خدا را احساس می‌کرد، طبیعتاً این راه را به دیگران پیشنهاد می‌کرد. اما مصداق زندگی‌اش بیشتر از هر کلمه‌ای که می‌گفت دیگران را تحت تأثیر قرار می‌داد.

پیشرفت‌های معنوی که تجربه داشت با نگاه به صورتش دیده می‌شد. زیرا آن جذابیت و آن آرامشی که در اثر رو آوردن به خدا داشت از حرکاتش نمایان بود و هر کسی را که به او نگاه می‌کرد تحت تأثیر قرار می‌داد.

ناظرین متوجه می‌شدند که او حتی در آشپزخانه که کارش احتیاج به صرف انرژی زیاد داشت، هرگز خدا را از یاد نمی‌برد و

تمرکزش را به بهشت و مبدأ اعلی از دست نمی داد. او هیچ وقت عجله نداشت و هرگز بیکار هم نمی نشست. در عوض هر چیزی را همان گونه که لازم بود انجام دهد، انجام می داد، بدون انقطاع با خونسردی و روحی آرام. او می گفت: این اوقات پرمشغله برای من فرقی با ساعت عبادت ندارند. در سرو صدا و هیاهوی آشپزخانه ام، جایی که چندین نفر را هم زمان برای انجام کارهای مختلف صدا می زنند، من خدا را دارم و درست همان قدر آرامش دارم که گویی پیشانی ام را بر محراب عشق گذاشته ام و آماده پیوستن به خدا هستم.

فامه ها

اولین نامه

مادر روحانی:

از آن جا که شما مصرانه از من خواسته‌اید برایتان بازگو کنم که چگونه رسیده‌ام به احساسی که عادتاً خدا را حاضر و ناظر بدانم، که این احساس را خدای ما از روی رحمتش به من اعطا کرده است، با بی میلی پاسخ شما را می‌دهم. فقط به این شرط که به هیچ کس نشان ندهید. اگر می‌دانستم به کس دیگری اجازه خواهید داد که نامه را بخواند به شما چیزی نمی‌گفتم. اگر چه حقیقتاً خواهان رشد معنوی شما هستم، این است آن چه می‌توانم به شما بگویم:

من در کتاب‌ها انواع مختلف راه‌های به سوی خدا رفتن و هم چنین انواع مختلف معنویت را یافتم، ولی تمام این‌ها به جای آن که کمک کنند تا به هدفم برسیم بیشتر مرا سردرگم کردند. در نتیجه بر آن شدم خود را کاملاً به خدا بسپارم. بنابراین بعد از این که خودم را کاملاً به خدا سپردم، که او مرا از ارتکاب به گناه محفوظ بدارد، به خاطر عشق او هر آن چه را که در آن نشانی از خدا نبود رها کردم. من این طور زندگی را شروع کردم مثل این که در دنیا هیچ کس به غیر از او و

من وجود نداشت. گاهی اوقات در مورد خودم در ارتباط با خدا این طور فکر می‌کردم، که مثل گنهکاری مفلوک که در برابر قاضی ایستاده، زمانی دیگر در قلبم او را می‌دیدم، همچون پدر و خدایم، تا آن جا که می‌توانستم او را ستایش می‌کردم و فکرم را متمرکز می‌کردم و این تمرکز را نگه می‌داشتم مبنی بر این که وجود مقدسش حاضر است، هرگاه متوجه می‌شدم حواسم پرت شده توجه‌ام را باز می‌گرداندم به او.

این تمرین آسان نبود، با وجود این که تمرکز خیلی مشکل بود، هر زمان که افکارم متفرق می‌شد، بدون این که احساس نگرانی یا گناه کنم، این کار را ادامه می‌دادم. من تمام روز را روی این امر کار می‌کردم، نه تنها در وقت عبادت، بلکه تمام اوقات در هر ساعت، در هر دقیقه حتی در بچبوحه پر مشغله‌ترین ساعاتم، هر چیزی که ممکن بود مرا از خدا جدا کند، از فکرم بیرون می‌کشیدم.

من این کار را زمانی که زندگی مذهبی‌ام را آغاز کردم، انجام می‌دادم، هر چند در این کار همیشه خیلی موفق نشده بودم ولی هنوز معتقدم که زندگی کردن به این روش فوائد زیادی دربردارد. می‌دانم که این کارها از بخشندگی و لطف و موهبت خداوند نشأت می‌گیرد، زیرا هیچ کس نمی‌تواند هیچ کاری را بدون او انجام دهد و من از همه کمتر و ناچیزتر هستم. اما آن هنگام که ما با ایمان و اعتقاد کامل خود را در مقابل حضور مقدس و کاملش نگه می‌داریم و او را همیشه مقدم بر خود قرار می‌دهیم، نه تنها ما را از ارتکاب به هر آن چه خلاف

رضایت او است باز می‌دارد یا حداقل این نیت را در بردارد، بلکه یک آزادی مقدس معنوی به ما می‌دهد، حتی به جرأت می‌گوییم، یک رابطه‌ی نزدیک صمیمانه‌ای با خدا است که ما را قادر می‌کند هر نعمتی را که به آن محتاجیم از خدا بخواهیم و آن را دریافت داریم. در حقیقت هر چه بیشتر و بیشتر این تمرین را انجام دهیم، این کار به شکل عادت در می‌آید و حاضر و ناظر دانستن خدا برای ما به صورت یک حالت طبیعی می‌شود، اگر دوست دارید بیایید با یکدیگر شکر او را به جای آوریم. به خاطر خوبی‌ها و مهربانی‌های عظیمش نسبت به خودم که هرگز نمی‌توانم به قدر کافی، قدرشناس باشم. و برای عنایات بی‌شماری که او به ناقابل‌ترین گنهکاران که من باشم روا داشته است. باشد که همه چیز او را ستایش کند. آمین

بنده‌ی خاضع خداوند...

دومین نامه

پدر روحانی:

اگر چه کتابی نیافته‌ام که چیزی در مورد راه و روشی که زندگی می‌کنم بگوید، اما اصلاً از این مسئله نگران نیستم. با این وجود این که هنوز آن قدر یقین دارم که بدانم اشتباه نمی‌کنم، خوشحال خواهم شد بدانم شما چگونه فکر می‌کنید.

چند روز پیش با یک شخص روحانی صحبت کردم، آن خانم به من گفت که زندگی روح یکی از نعمت‌هایی است که با کمی خوف شروع می‌شود و از طریق امید به زندگی جاودانه رشد می‌کند و با عشق خالص می‌شود.

او هم چنین گفت هر کدام از این مراحل، مرحله‌ی جداگانه‌ی مخصوص به خودش را دارد، به وسیله‌ی آن شخص بالاخره می‌رسد به آن جاکه از احساس خوشی و رحمت الهی آکنده شود. من تمام این روش‌ها را دنبال نکرده‌ام، برعکس این روش‌ها را دلسرد کننده یافتم اگرچه نمی‌دانم چرا. به همین علت است که وقتی در ابتدا زندگی مذهبی‌ام را آغاز کردم، قاطعانه مصمم شدم خودم را با تمام وجود به

خدا/ بسپارم. چرا که آن بهترین شیوه‌ای بود که توانستم دینم را به او به جهت عشقش بپردازم و با دست کشیدن از هر چیز دیگری، عشقم را به او نشان دهم.

در طول اولین سال، اغلب اوقات عبادتم را به فکر کردن در مورد مرگ، قضاوت، بهشت، جهنم و گناهانم سپری می‌کردم. برای چند سال این عمل را انجام می‌دادم، در بقیه‌ی اوقات روز، حتی در وسط کارم تمرکز می‌کردم به حاضر بودن خدا، همچون کسی که همیشه با من است و اغلب درون من است. به تدریج، متوجه شدم که در زمان عبادتم هم، همین کار را می‌کنم، این کار به من یک احساس خوب توأم با خوشی فراوان می‌داد. این عمل چنان مفهوم بالایی از خود خدا/ به من داد که ایمان به تنهایی راهی بود که توانستم با آن خدا/ را درک کنم. اگر چه باید اقرار کنم که در طول ۱۰ سال اول، رنج بزرگی را متحمل شدم. هراسم از این بود به خدا/ آن طور که می‌خواستم متعهد نباشم، گناهان گذشته‌ام را همیشه به خاطر می‌آوردم. علت رنج‌ها و دردهایم این بود که شایسته و لایق نعمات و موهباتی که خدا/وند همیشه چون باران بر من می‌بارید، نبودم. من اغلب زمین می‌خوردم ولی بلافاصله بلند می‌شدم. به نظرم می‌رسید که هرکسی نظرش درست است و خدا/وند خودش بر علیه من بود و ایمان به تنهایی موافق من بود. گاهی اوقات نگران بودم که مبادا از این که خیلی سریع به این موهبت الهی رسیده‌ام، گستاخ شدم. در حالی که دیگران برای رسیدن به نقطه‌ای که من رسیده بودم رنج‌ها و مشکلات

بسیاری را متحمل شده بودند.

درست زمانی که فکر می‌کردم با مشکلاتی از این قبیل بقیه‌ی زندگانی‌ام را سپری خواهم کرد (گرچه اعتمادم به خدا کاسته نشده بلکه بیشتر افزایش یافته بود) ناگهان فهمیدم که عوض شدم. روح من که تا آن زمان همیشه مشکل دار بود آرامش درونی عمیقی را احساس می‌کرد، درست مثل این که روحم مرکز جایگاه آرمیدن را یافته بود.

از آن پس من به سادگی در مقابل خدا هستم، با ایمان و با تواضع و عشق به سختی روی خودم کار می‌کنم که هیچ فکری و هیچ عملی را که خلاف رضایت خدا باشد مرتکب نشوم. اطمینان دارم وقتی تمام کارها را در حد تواناییم انجام داده‌ام، او هرکاری را بخواهد با من خواهد کرد.

آن چه را که همچون مدت‌ها پیش اخیراً نیز تجربه می‌کنم، نمی‌توانم در کلمات اظهار کنم. خودم را به دردمر نمی‌اندازم برای این که بدانم فکرم در چه مرحله‌ای است. چرا که هیچ خواسته‌ای جز رضایت خداوند ندارم، سعی‌ام این است در هرکاری که می‌کنم قصدم این باشد، حتی پرکاهی را از زمین برنخواهم داشت جز برای رضایت او، یا به هیچ دلیل دیگری جز عشق او کاری انجام نمی‌دهم. من از تمام عبادات و دعاها دست کشیده‌ام غیر از آن‌هایی که جزء وظایف مذهبی‌ام هستند و تمرکز می‌کنم به این که همیشه در حضور مقدسش هستم. خودم را در حضور مقدسش نگه می‌دارم

خیلی ساده از طریق توجه و عاشقانه به خدا چشم دوختن، که من این را می‌توانم حضور واقعی خداوند بنامم، یا واضح‌تر عرض کنم یک راز و نیاز نهانی بین روح من و خدا که توأم است با سکوت، به صورت یک عادت درآمده است، که اغلب چنان لذت و مسرتی درونی و گاه بیرونی به من می‌دهد که مجبور به کنترل کردن خودم هستم. بدین ترتیب از نظر دیگران، ابله جلوه نخواهم کرد.

خلاصه شک ندارم روح من بیش از سی سال با خدا بوده. من خیلی چیزها را ناگفته می‌گذارم و خسته‌تان نخواهم کرد. اما فکر می‌کنم باید به شما بگویم که چگونه راجع به خودم می‌اندیشم وقتی در مقابل خدا هستم، کسی که به او به عنوان پادشاهم نگاه می‌کنم. من به خودم به عنوان پست‌ترین انسان‌ها فکر می‌کنم متعفن و پر از درد مثل کسی هستم که مرتکب همه نوع جرم و گناه بر علیه پادشاهش شده است. احساس ندامت شدید بر او غلبه کرده، من به تمام رذالتم در مقابل او اقرار می‌کنم و از او طلب بخشایش می‌نمایم، من خودم را به درون بازوانش می‌اندازم تا شاید آن چه را که موجب رضایتش است با من انجام دهد. اما این شاه آکنده از محبت و رحمت است. به جای این که مرا تنبیه کند، عاشقانه در آغوش می‌گیرد از من دعوت می‌کند به سر میز بنشینم با دستان خودش به من غذا می‌دهد و به من کلیدهای تمام گنج‌هایش را می‌دهد. او با من صحبت می‌کند و پیوسته بالاترین لذت را به من می‌دهد به هزار و یک روش، کلاً طوری با من رفتار می‌کند که گویا مورد علاقه‌اش هستم. او گناهانم

را می‌بخشد و مرا از عادات بد می‌رهاند، آن عاداتی که بیشتر از همه چیز من را ناراحت می‌کنند، من از او تمنا می‌کنم که اصلاح کند. تا آن جا که بیشتر شبیه قالب خودش شوم. هر قدر خود را ضعیف‌تر می‌یابم و بیشتر احساس بی‌ارزش بودن می‌کنم، خداوند بیشتر عشقش را به من نشان می‌دهد. این است آن چیزی که گاهی در مورد خودم فکر می‌کنم وقتی در برابر خدا هستم.

این توجه ساده به خدا که همراه نگاه عاشقانه من به اوست برای من خیلی کارساز است. اغلب احساس می‌کنم او و من یکی شدیم. حلاوتی را که من از آن احساس می‌کنم لذتبخش‌تر و شیرین‌تر از احساس طفلی است که بر سینه‌ی مادرش است و فراتر از آن است که بتوان به کمک الفاظ بیان کرد. گاهی اوقات ممکن است افکارم آشفته شود یا به آن علت است که به چیزی توجه‌ام را معطوف ساختم و یا به علت نقاط ضعف خودم، اما خیلی زود توسط حس‌های درونی که خیلی خوشایند و جذاب بودند به من یادآوری می‌شد که خجالت می‌کشم در موردشان صحبت کنم. پدر روحانی می‌خواهم به شما یادآوری کنم در تمام اشتباهات و خطاها و نقاط ضعفم را که شما همه آن‌ها را به خوبی می‌دانید بیشتر از نعمات بی‌کرانی است که خداوند به من عنایت کرده، چرا که من واقعاً بی‌ارزش و ناسپاسم.

بنابراین اوقات رسمی عباداتم فقط تکرار اعمالی مشابه است. بعضی اوقات به خودم به عنوان سنگی قبل از آن که مجسمه

شود می‌اندیشم، آماده‌ام که مرا به شکل پیکره‌ای در آورد. این چنین خودم را در مقابل او تسلیم می‌کنم و از او می‌خواهم روح مرا شکل بدهد و مرا کاملاً شبیه خودش کند.

در دیگر اوقات به محض این که غرق عبادت می‌شوم بدون ایجاد ناراحتی و یا کوششی از طرف خودم احساس می‌کنم تمام روحم و تمام نیروهای حیاتی‌ام بیرون کشیده می‌شود و به همان حال باقی می‌ماند. درست مثل این که به طور موقت متوقف می‌شوند و به نرمی در خدا جای می‌گیرد. گویا مرکز و جایگاهی است برای استراحت روح.

می‌دانم که بعضی از مردم فکر می‌کنند این یک مرحله‌ی عدم فعالیت یا توهم و یا خودپرستی است. اعتراف می‌کنم که این زمان استراحت مقدس است و ممکن است که یک خودپرستی شادی آفرین باشد، اگر روح لایق آن حالت باشد. اما حقیقتاً در این مرحله روح به خاطر چیزهای که روزگاری به آن‌ها عادت داشته و نیازمند آن‌ها بوده نمی‌تواند آرامشش بر هم زده شود، اکنون آن چیزها به جای آن که روح را کمک کند به عقب می‌برند.

با وجود این نمی‌توانم بپذیرم که این یک توهم نامیده شود، زیرا روحی که به این طریق از وجود خدا لذت می‌برد هیچ چیز غیر از او نمی‌خواهد. اگر من گمراه شده‌ام خداوند هدایت‌م خواهد کرد. بگذار او آن چه رضایتش در آن است با من بکند، من فقط او را می‌خواهم و کاملاً تسلیم او هستم. به هر حال سپاسگزار خواهم بود

اگر شما عقیده‌تان را به من بگویید، چون همیشه به عقاید شما توجه خاصی دارم چرا که بالاترین احترام را برای شما قائل هستم.
بنده‌ی خاضع خدا

سیومین نامه

ما خدا/یی داریم که بی نهایت مهربان و رحیم است و آگاه است بر هر آن چه که مورد نیازمان است. من همیشه پنداشته‌ام که او از سختی‌ها و گرفتاری‌های بزرگ برای این که شما را متواضع کند و از قید غرور برهاند استفاده خواهد کرد. او خواهد آمد موقعی که خودش صلاح می‌داند و در آن هنگام که شما کمترین انتظارش را دارید. بیشتر از همیشه به او امید داشته باشید و همراه من شکر او را به جای آورید، به خاطر نعماتی که به شما اعطا فرموده به ویژه برای استقامت و صبری که او در گرفتاری‌هایتان به شما عنایت می‌کند. این یک علامت اطمینان دهنده است که او از شما مراقبت می‌کند. پس آسوده باشید از این که با او هستید و برای همه چیز شکر او را به جا آورید.

من هم چنین استقامت و شجاعت آقای... را تحسین می‌کنم. خدا/وند به او خلق و خوی نیک و اراده‌ی قوی داده است، اما هنوز کمی دنیوی و بسیار ناپخته است. من امیدوارم مشکلی که خدا/وند برای او حواله کرده است، ثابت خواهد کرد که همچون داروی

شفابخش است، کمک می‌کند که او خودش را پیدا کند.

این موقعیت مناسبی است برای ما که او را قانع کنیم تمام توکلش به خدا باشد. کسی که در همه جا با اوست. او باید هرگاه که می‌تواند به خدا فکر کند به خصوص در بحبوحه‌ی بزرگترین خطرات که با آن مواجه می‌شود. چیزی که لازم دارد فقط این است که کمی قلبش را محکم نگه دارد. فقط اندکی اندیشیدن به خدا، دقیقاً یک عبادت باطنی است. حتی اگر شمشیر در دست، در حال رژه رفتن باشد یک عابد است. اگر چه کوتاه باشد، این نوع عبادت مورد پذیرش خداوند است و به تقویت شجاعتش کمک می‌کند.

او باید هر چه بیشتر و بیشتر تا آن جا که می‌تواند به خدا فکر کند به نحوی که به تدریج به انجام این کار کوچک، اما مقدس عادت کند. هیچ کس متوجه آن نخواهد بود و هیچ چیز آسان‌تر از این نیست که اغلب تکرار کند این ستایش‌های کوچک و پرستش‌های درونی را در طول روز. اگر می‌خواهید او را راهنمایی کنید تا آن جا که می‌تواند بیشتر و بیشتر به خدا بیاندیشد. این عمل برای سربازی که هر روز با خطر روبرو است بسیار مناسب و حتی ضروری می‌باشد. من امید دارم که خداوند او و تمام خانواده‌اش را کمک خواهد کرد، به کسی که من سلام و درود می‌فرستم...

ارادتمند آنها و ارادتمند شما....

چهارمین نامه

پاریس، اول ژوئن ۱۶۸۲.

مادر روحانی:

این فرصت را غنیمت می‌شمرم که در مورد افکار یکی از افراد صومعه‌ی خودمان با شما سخنی گویم. با توجه به اثرات فوق‌العاده و کمک‌های مداومی که به واسطه‌ی حاضر و ناظر دانستن خدا دریافت می‌کند، امیدوارم هر دوی ما بتوانیم از او بیاموزیم.

لازم است بدانید که او بالغ بر چهل سال است که مذهبی شده، او به طور مداوم فکرش را تمرکز داده که خدا همیشه با اوست، او هیچ کاری نمی‌کند، هیچ فکری نمی‌کند و هیچ چیزی نمی‌گوید که احتمال بدهد خلاف رضایت اوست.

و این کار را به هیچ دلیل دیگری غیر از عشق الهی انجام نمی‌دهد، زیرا خداوند حقیقتاً بیش از این‌ها سزاوار است.

از آن زمان تاکنون او آن چنان به حضور خداوند انس گرفته که در تمام شرایط و موقعیت‌ها، کمک‌های متوالی دریافت می‌دارد. اکنون در طول سی سال روحش سرشار از لذت مداوم شده است. این

لذت‌ها گاهی به قدری عظیم است که مجبور می‌شود خود را کنترل کند تا که در نظر دیگران به جای مقدس بودن، ابله جلوه نکند.

اگر گاهی از حاضر دانستن خدا غفلت می‌کند، خداوند خودش خیلی زود با ملایمت به او متذکر می‌شود، حتی زمانی که غرق در کارش می‌باشد، این گونه تذکرها را با ایمان خالص پاسخ می‌دهد. از طریق گشودن قلبش به سوی خدا یا عاشقانه خیره شدن به او یا با کلمات عاشقانه‌ای که به کار می‌برد (به عنوان مثال، خدای من با تمام وجود تسلیم تو هستم همه چیز از آن توست، خدایا مرا آن طوری شکل بده که قلبت می‌خواهد). از آن پس چنین به نظرش می‌رسد (در حقیقت احساس می‌کند) که این خدای عشق با این چند کلمه از او راضی شده است، بر می‌گردد و در آن عمیق‌ترین نقطه‌ای که در مرکز روحش است، سکنی می‌گزیند. این تجربیات او را آن قدر مطمئن کرده که باور دارد خداوند همیشه در اعماق روحش هست تا به آن حدی که هر اتفاقی هم بیافتد او هرگز در این مورد شکی نمی‌کند. شما می‌توانید از این موضوع حدس بزنید، از این راضی بودن و قانع بودن به آن چه دارد چه لذتی می‌برد، به طور مداوم درونش گنجی را که خیلی عظیم است کشف می‌کند. دیگر با هیجان به دنبال گنج نمی‌گردد زیرا آن را همیشه گسترده در مقابلش دارد و هر وقت که بخواهد می‌تواند از آن استفاده کند.

او اغلب از بی‌بصیرتی ما شکوه دارد، فریاد می‌زند که باید خیلی متأسف باشیم برای این که به این چیزهای خیلی کوچک قانع

هستیم. او می‌گوید: خداوند به ما گنج‌های بی‌کران داده است و ما هنوز خودمان را به طور خلاصه محدود می‌کنیم که عبادت‌کنندگان حساسی باشیم. این چنین کور که هستیم در راه خدا قرار می‌گیریم و مانع جاری شدن نعماتش می‌شویم. اما وقتی او به کسی برخورد می‌کند که وجودی پر از ایمان است خداوند بدون وقفه باران رحمتش را نثارش می‌کند. رحمت ابدی جاری می‌شود مانند سیل خروشان‌ی که مدخل اصلی‌اش مسدود شده است و می‌ریزد به درون هر منفذی که بیابد. سیلی کوبنده و عظیم، سیلی بدون وقفه.

آری ما اغلب مانع سیلاب رحمت الهی می‌شویم، با بی‌توجهی که به آن می‌کنیم. بگذارید بیش از این مانع رحمت او نشویم به جای آن، بیایید در خودمان غور کنیم و بشک‌نیم موانع درونی‌را. بیایید راهی برای رحمت خدا بسازیم، بیایید جبران کنیم زمانی را که از دست داده‌ایم، از آن جایی که ممکن است وقت اندکی مانده باشد. مرگ پشت سر ماست، بیایید آماده‌ی آن باشیم، دوباره می‌گوییم بیایید در خودمان فرو رویم، زمان تنگ است و بر ما فشار می‌آورد و اگر تعلل کنیم روحمان را به خطر انداخته‌ایم. من معتقدم که شما به اندازه کافی وقت داشته‌اید و مرگ شما را غافلگیر نخواهد کرد. من شما را برای انجام کار تحسین می‌کنم، چرا که این وظیفه‌ای است که همه‌ی ما داریم، ما باید همیشه روی زندگی معنویمان کار کنیم، زیرا اگر جلو نرویم به عقب برگشت خواهیم کرد.

اما کسانی که نسیم روح‌های مقدسی را دارند که بر آن‌ها

می‌وزند به جلو می‌روند، حتی زمانی که در خواب هستند.
 اگر سفینه‌ی زوج ما در اثر باد و طوفان در هم کوبیده شود و در
 آب غوطه‌ور گردد، آن‌گاه بگذارید خدایی را که در قلب‌های ما ساکن
 است بیدار کنیم، او خیلی زود دریای پر تلاطم روح ما را آرام خواهد
 کرد.

من دواطلب می‌شوم که شما را در این افکار شریک کنم تا
 بتوانید آن‌ها را با افکار خودتان مقایسه کنید، اگر شانس‌ی ندایی
 شنیده‌اید و افکارتان در سردی رشد کرده حتی اندکی، (که خداوند
 مرا ببخشد از آن جایی که چیز وحشتناکی است) آن وقت این افکار،
 افکار شما را گرم خواهد کرد و حتی آن‌ها را به آتش خواهد کشید.
 بیایید به یاد آوریم کیفیت احساسمان را در اولین دیدارمان با مسیح،
 و بیایید از راه و روش و عقاید این برادر بیاموزیم، مردم دنیا آن را
 نمی‌شناسند. اما خدا او را می‌شناسد و خیلی دوستش دارد. من
 برایتان دعا می‌کنم و خواهش می‌کنم شما نیز همیشه برایم دعا کنید.
 زیرا که من تسلیم او هستم.

کسی که خاضع درگاه خداوند است،

ارادتمند شما...

پنجمین نامه

مادر روحانی:

امروز دو کتاب و یک نامه از خواهر... به دستم رسید، از کسی که خودش را آماده می‌کند که آخرین قدم را برای راهبه شدن بردارد. او از جمع مقدس شما التماس دعا دارد مخصوصاً از خود شما. می‌توانم بگویم دعاهای شما برای او با ارزش‌اند، پسر خواهش می‌کنم ناامیدش نکنید. از خدا/ بخواهید قربانی شدنش را فقط برای عشق به خدا/ انجام دهد و با قاطعیت خودش را کاملاً تسلیم خدا/ کند. من یکی از این کتاب‌ها را که در مورد حاضر و ناظر دانستن خداست برای شما خواهم فرستاد، موضوعی که به عقیده من، محتوایش احاطه دارد بر تمام زندگی معنوی، و به نظر می‌رسد که هر کسی عمل حاضر دانستن خدا/ را به طور صحیح انجام دهد، به زودی یک شخص معنوی خواهد شد.

می‌دانم برای رسیدن به آن قلب باید از هر چیز دیگری خالی شود. زیرا خداوند می‌خواهد تنها مالک آن باشد. و از آن جا که نمی‌شود او صاحب اختیار قلب باشد بدون این که قلب از هر چیز

دیگر تهی باشد. خداوند کاری که مورد رضایتش است انجام نمی‌دهد مگر این که قلب پاک شود از هر چیزی جز او.

راهی خوشایندتر و لذتبخش‌تر از این برای زندگی کردن در دنیا وجود ندارد که همیشه ما با خدا راز و نیاز کنیم. فقط کسانی که انجام می‌دهند و تجربه دارند قادرند آن را درک کنند، با وجود این توصیه نخواهم کرد که شما آن را به انگیزه‌ی لذت انجام دهید. ما نباید در این عمل به دنبال کسب لذت و مسرت باشیم بگذارید به جای آن به عشق الهی و شور و شوق در آئیم و انگیزه‌مان عشق الهی باشد زیرا خداوند از ما این را می‌خواهد.

اگر من یک سخن‌سرا بودم، بیشتر از هر چیز دیگر راجع به حاضر و ناظر دانستن خدا در تمام امور صحبت می‌کردم، اگر یک مدیر بودم این را توصیه می‌کردم. چندان که می‌پندارم امری است ضروری و بسیار آسان.

آه! اگر ما می‌دانستیم چقدر نیازمند رحمت و کمک پروردگاریم هرگز چشم از او بر نمی‌داشتیم حتی یک لحظه. این را باور کنید اکنون اراده کنید یک تصمیم قاطع و مقدس بگیرید که دیگر هرگز او را عمداً و با نیت قبلی فراموش نکنید و بقیه‌ی زندگیتان را در حضور مقدس او بگذرانید.

ادامه دهید این کار را، اگر شما آن چه را که باید انجام دهید می‌توانید مطمئن باشید که به زودی نتایجش را خواهید دید. من با دعاهایم به شما کمک خواهم کرد گرچه این دعاها کافی نیست. من

صمیمانه در خدمت شما و کسانی که در جمع شما هستند می‌باشم.
متعلق به آن‌ها هستم، مخصوصاً برای شما بیشتر.
ارادتمند شما...

ششمین نامه

خطاب به همان شخص:

خانم... آن چیزهایی را که برای ما داده بودید به من داد. متعجب شدم، عقیده‌تان را در مورد کتاب کوچکی که برایتان فرستاده بودم به من نگفتید، تا الان باید آن را دریافت کرده باشید. لطفاً دست به کار شوید به تعالیم آن عمل کنید. یادگیری در سن بالا بهتر است از هرگز یاد نگرفتن.

من نمی‌توانم بفهمم چگونه مردم متدین می‌توانند راضی باشند وقتی با حاضر و ناظر دانستن خدا زندگی نمی‌کنند. در مورد خودم، تا آنجا که می‌توانم در اعماق روحم فرو می‌روم و هنگامی که به این شکل با خدا هستم از هیچ چیز ترسی ندارم. ولی کوچکترین چیزی که مرا از او دور کند برایم طاقت فرسا است.

انجام این عمل شما را از نظر جسمی خسته نمی‌کند. با وجود این، گاهی اوقات - نه به کرات - مناسب است جسم را از بسیاری لذات مشروع و بی ضرر محروم کنید. اگر با تمام وجود خود را وقف خدا کنیم آن وقت او نمی‌خواهد که ما در هیچ چیزی که از او

جداست، لذتی کسب کنیم این قابل درک است.

هر چند این را هم نمی‌گوییم که باید خودمان را با خشونت و به طور نامعقول کنترل کنیم. خیر، ما باید در آزادی مقدسی به خدا خدمت کنیم. ما باید مؤمنانه وظایفمان را انجام دهیم، هر گاه می‌فهمیم توجه‌مان از او دور است، بی‌آن که خودمان را نگران و ناراحت کنیم در نهایت آرامش و به آرامی افکارمان را به سوی خدا برگردانیم.

به هر حال ضروری است توکل‌مان به او باشد، تمام مشغولیات دیگر را کنار بگذاریم، حتی آن اشکال خاصی از احساس ترس توأم با عشق و احترامی که در انجام وظیفه‌ای نسبت به خدا از نظر مذهبی داریم. این‌ها می‌توانند به خودی خود خوب باشند. اما مردم اغلب به دلایل اشتباه آن‌ها را انجام می‌دهند، هدف در نظر گرفته می‌شوند. در حالی که این احساس‌های فوق برای این منظور بوده‌اند که فقط ابزاری باشند برای رسیدن به هدف نهایی. بنابراین اگر ما عملاً خدا را حاضر و ناظر بدانیم، آن وقت است که با او هستیم آن کسی که هدف نهایی ماست و این بی‌مفهوم است به ابزارها برگردیم، اما می‌توانیم همراهی مذهبی‌مان را از طریق عشق به خدا ادامه دهیم، زندگی کنیم در حاضر و ناظر دانستن وجود مقدسش. این‌ها را گاهی اوقات با قبول کردن او و این که پاداش دهنده است و با پرستیدن او و از صمیم قلب او را خواستن، و سایر اوقات با سپردن خودمان به اراده‌ی او و شکر او را به جای آوردن انجام دهیم. و از طریق کلیه‌ی راه‌ها که روح ما بتواند

تصور کند.

مأیوس نباشید از مقاومتی که طبیعت بشری شما خواهد کرد، شما باید با خواسته‌های خودخواهانه‌ی خود مبارزه کنید. ممکن است در ابتدا یک اتلاف وقت به نظر برسد اما منصرف نشوید. و تصمیم بگیرید و ادامه بدهید تا وقتی که بمیرید. اهمیت ندهید این مهم نیست با چه مشکلاتی مواجه بشوید.

التماس دعا از جمع شما و به ویژه خود شما دارم.

تسلیم محض پروردگار

اراثمند شما...

هفتمین نامه

من عمیقاً با شما همدردی می‌کنم. حائز اهمیت است که شما سعی دارید مسئولیت‌های شغلی‌تان را به خانم و آقای... واگذار کنید، تا بتوانید بقیه‌ی عمرتان را صرف خداپرستی کنید. او از ما چیز زیادی نمی‌خواهد جز اندیشیدن به او در هر زمان، اندکی ستایش، گاهی دعایی برای نعماتش، زمانی درد و رنج‌تان را با او در میان گذارید و مواقع دیگر شکر او را به جای آورید. برای آن چه او در گذشته به شما عطا فرموده و حتی هنوز هم ادامه دارد. حتی در بحبوحه‌ی مشکلاتتان تا آن جا که می‌توانید خودتان را با او آرام کنید. قلبتان را تقدیم به او کنید، حتی کوچکترین فکر به خدا باعث رضایت او خواهد شد. نیازی ندارید که با صدای بلند گریه کنید. او از آن چه فکر می‌کنیم به ما نزدیکتر است.

نیازی نیست که تمام اوقات در کلیسا باشید برای این که با خدا باشید. ما می‌توانیم در قلبمان معبدی بسازیم، جایی که بتوانیم هر از گاهی با او صحبت کنیم. در آرامش متواضعانه و عاشقانه. هر کسی در حدی قادر است این نوع مصاحبت صمیمانه را با خدا داشته باشد. او

آگاه است بر آن چه در توان ماست. پس بیایید آغاز کنیم. شاید که خدا فقط منتظر ماست که یک تصمیم سخاوتمندانه به خاطر او بگیریم. جرأت داشته باشید. بیایید با خدا آغاز زندگی کنیم و بمیریم، رنج‌ها و سختی‌ها لذتبخش و شیرین خواهد بود اگر با او باشیم، و بزرگترین لذت‌ها، بدون او، درد و رنج و ناراحتی و حشتناکی خواهند بود. بادا که او از همه راضی باشد. آمین.

پس به تدریج خودتان را عادت دهید به عبادت او، رحمتش را طلب کنید و قلبتان را به او هدیه کنید، حتی در بین کارهایتان اگر می‌توانید در تمام لحظات. خودتان را با قواعد و قوانین و یا زهد خاصی ناراحت نکنید. اما با ایمان عمل کنید با عشق و فروتنی - بگویید به آقا و خانم... و دوشیزه... که ن برایشان دعا می‌کنم. خدمتگزار آن‌ها و به ویژه شما هستم.

ارادتمندی که تسلیم خداست

هشتمین نامه

خدمت مادر روحانی:

شما چیز جدیدی به من نگفته‌اید. تنها کسی نیستید که از افکار واهی ناراحت هستید. اما این اراده است که مثل یک مدیر، برگرداننده‌ی تمام قدرت‌های جسمانی و فکری ماست و باید آن‌ها را در مسیر اصلی خود حفظ کند و به سوی خدا به سر منزل مقصود هدایت کند.

هنگامی که برای اولین بار زندگی معنویمان را آغاز می‌کنیم، فکر ما پرورش یافته نیست و به عادات بد خو گرفته است، افکار، پراکنده و متفرق‌اند. مشکل است بتوانیم بر آن‌ها غلبه کنیم، اغلب علی‌رغم میلمان ما را به سوی چیزهای نفسانی و دنیوی می‌کشانند. فکر می‌کنم یک راه چاره این است که اعتراف به خطاهایمان و حقیر و ناچیز شمردن خود در پیشگاه خدا بنماییم. توصیه‌ی من ضد سخن‌سرایی در عبادت است، زیرا الفاظ و خطابه‌های طولانی اغلب باعث انحراف و پریشانی افکار ما هستند. در مقابل خدا طوری باشیم مثل کسی که نمی‌تواند صحبت کند یا همچون گدایی که افلیج شده

است و فقط می‌تواند کنار در خانه‌ی مرد توانگری بخوابد، تمرکز کنید که فکر تان معطوف به حاضر یون خدا باشد. اگر گاهی اوقات منحرف می‌شوید و از خدا دور می‌شوید از این موضوع ناراحت نشوید. احساس ناراحتی و اضطراب فقط آشفتگی و پراکندگی افکار شما را بیشتر افزایش می‌دهد، تا آن که متمرکز کند.

اگر تسلیم نشوید و سعی کردن را ادامه دهید، خداوند بر شما رحم و شفقت خواهد کرد. یک راهی که بتوانید به راحتی فکر تان را در طول عبادت متمرکز کنید و در حالت تمرکز حفظ کنید و در آرامش بیشتر باشید این است که اجازه ندهید فکر تان در بقیه‌ی طول روز عمیقاً منحرف شود. شما باید دقیقاً افکار تان را روی حاضر و ناظر دانستن خدا نگه دارید، وقتی که خودتان را در حضور خدا حس کنید و اندیشیدن به خدا برایتان آسان شد درک خواهید کرد که این کار ساده‌ای است که فکر تان را در طول عبادت آرام نگه دارید و از پراکنده شدن آن جلوگیری کنید. من قبلاً در نامه‌های دیگر مفصلاً برایتان گفته‌ام که چه فوایدی در عمل کردن به حاضر و ناظر دانستن خداوند وجود دارد.

بیاید به طور جدی از این فواید بهره‌مند شویم و برای هم دیگر دعا کنیم.

ارادتمند...

فهمین نامه

دوست عزیز:

نامه ضمیمه پاسخ به نامه‌ای است که از خواهرمان... دریافت کرده‌ام، لطفاً نامه را به او بدهید. به نظر من او مملو از نیت خیر است، اما می‌خواهد سریعتر از آن چه که باید برود. کسی یک شبه زاهد نمی‌شود. لطفاً زمانی را با او بگذرانید، ما باید با توصیه‌هایمان به یکدیگر کمک کنیم و حتی فراتر از توصیه کردن با سرمشق خوبی که از خود ارائه می‌دهیم. سپاسگزار خواهم بود اگر اجازه دهید از چگونگی عملکرد او در زمان‌های مختلف باخبر شوم، و بدانم که آیا او مشتاق و مطیع است یا خیر.

بیاید به کرات این را منعکس کنیم که تنها مسئله مورد توجه ما در این زندگی جلب رضایت خداست، هر چیز دیگری غیر از این دقیقاً ابلهانه و خودخواهانه است. شما و من حدود چهل سال است که زندگی راهبانه کرده‌ایم - ما آن سال‌ها را به عشق ورزیدن و خدمت به خدا گذرانده‌ایم، چه کسی با رحمتش ما را فرا خواند به این مرحله از آن هدف واقعی؟ من شرمنده و سرافکنده می‌شدم هرگاه فکر

می‌کردم درباره‌ی آن چه که خدا به من عطا فرموده، از یک سو نعمت بیکرانیش را بی‌وقفه نثارم کرده است و از سوی دیگر از لطف و کرمش آن‌طور که باید استفاده نکرده‌ام، هر چند اندکی به سوی کمال گام برداشته‌ام.

از آن‌جا که خداوند از روی رحمتش به ما فرصت بیشتری می‌دهد، بیایید با جدیت آغاز کنیم، بیایید جبران کنیم وقت تلف شده را، بیایید با اطمینان کامل برگردیم و از همه چیز دست بشویم، بیایید کاملاً تسلیم شویم و به خاطر عشق او از هر چیز دیگری که غیر از اوست دل برکنیم. بیایید مدام به او فکر کنیم، بیایید تمام اعتقادمان را به او معطوف کنیم من شک ندارم که به زودی اثرات چنین عملی را تجربه خواهیم کرد و رحمت فراوانش را دریافت می‌کنیم که با آن، همه کار را انجام دهیم و بدون آن هیچ کاری جز گناه نمی‌توانیم بکنیم. ما نمی‌توانیم که در زندگانی از خطراتی که اطرافمان را احاطه کرده است اجتناب کنیم، بدون کمک واقعی و بی‌وقفه‌ی خدا، پس بیایید برای این تداوم کمک‌ها دعا کنیم، چگونه می‌توانیم کمکش را طلب کنیم اگر با او نباشیم؟ چگونه می‌توانیم با او باشیم بی آن که پیوسته به او فکر نکنیم؟ و چگونه می‌توانیم اغلب به او فکر کنیم بی آن که عادت مقدس توجه را در خود بوجود آورده باشیم؟ شما به من خواهید گفت که من همیشه حرف‌های تکراری می‌زنم. تصدیق می‌کنم اما دلیلش این است که این بهترین و آسانترین راهی است که می‌دانم و این که تنها کار عملی است که انجام داده‌ام و به هر کسی آن

را پیشنهاد می‌کنم. ما قبل از این که عشق بورزیم باید بشناسیم. برای شناخت خدا باید همیشه به او بیاندیشیم. چرا که هر جا گنج ما باشد قلبمان همان جا خواهد بود. این یک بحثی است که ارزش آن را دارد که شما به آن توجه کنید.

ارادتمند شما بنده خاضع خداوند

دهمین نامه

خانم:

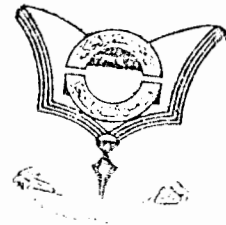
من به سختی خودم را راضی کردم تا برای آقای... نامه بنویسم، اکنون این کار را انجام می‌دهم فقط به خاطر این که شما و دوشیزه... از من خواستید. لطفاً نامه مرا به آدرس وی ارسال کنید.

خیلی خوشحالم که ایمانتان به خدا/خیلی زیاد است، امیدوارم خدا/وند ایمانتان را هر چه بیشتر و بیشتر کند. ما می‌توانیم بیش از حد، به یک چنین دوست خوب و با ایمان اطمینان داشته باشیم، کسی که هرگز ما را مأیوس نخواهد کرد چه در این دنیا و چه در آن دنیا.

اگر آقای... از نکته مثبت این ضایعه (از دست دادن دوست عزیزش) که تجربه کرده است استفاده کند و توکلش کاملاً به خدا/باشد، خدا/وند خیلی زود به او دوست دیگری خواهد داد که خیلی قویتر و خیلی مشتاق‌تر به او کمک کند، خدا/وند هر کاری بخواهد با قلب‌های ما می‌کند. شاید آقای... به دوستی که از دست داد بسیار وابسته بود، باید به دوستانمان عشق بورزیم اما این عشق نباید با آن

عشق الهی تداخل پیدا کند، زیرا که باید عشق الهی را ترجیح دهیم. خواهش می‌کنم آن چه را که به شما پیشنهاد کرده‌ام به خاطر بسپارید که اغلب به خدا فکر کنید، شب و روز، هنگامی که کار می‌کنید و حتی زمان تفریح. او همیشه نزدیک شما و همراه شماست هرگز او را ترک نکنید. شما فکر می‌کنید بی‌ادبانه است دوستی را که به دیدن شما آمده تنها بگذارید - پس چرا درباره‌ی خدا غفلت می‌ورزید؟ پس او را فراموش نکنید، بلکه همواره به او فکر کنید، همواره او را پرستید با او زندگی کنید و با او بمیرید، این وظیفه‌ی ماست. اگر نمی‌دانیم چگونه آن را انجام دهیم پس باید بیاموزیم، من سعی خواهم کرد با دعاهایم به شما کمک کنم. من محو در خدا هستم.

ارادتمند شما...



یازدهمین نامه

دوست عزیز:

از خدا نمی‌خواهم مصیبت و رنج‌تان را از میان ببرد، اما جداً می‌خواهم که به شما قدرت صبر و توان تحمل آن را بدهد تا آن زمان که او می‌خواهد، شما هم بتوانید تحمل کنید، با او راحت باشید کسی که شما را به این صلیب محکم بسته است، وقتی مناسب بداند شما را آزاد خواهد کرد. خوشبخت‌اند کسانی که برای او رنج می‌کشند. خودتان را عادت دهید از این طریق رنج ببرید. از او تقاضا کنید به شما توان تحمل کردن بدهد، به اندازه و مدتی که او صلاح می‌داند که شما به آن نیاز دارید. مردم دنیوی این حقایق را درک نمی‌کنند و تعجب نکنید که نمی‌فهمند، زیرا به مصیبت به عنوان قسمتی از طبیعت می‌نگرند نه به عنوان هدیه‌ای از طرف خداوند. از این دریچه به آن نگاه می‌کنند، آن‌ها فقط درد و رنج را در سختی و گرفتاری می‌فهمند، اما کسانی که به ناملایمات به منزله هدیه‌ای از جانب خداوند می‌نگرند تأثیر رحمتش را و وسایلی که برای رستگاریشان استفاده می‌کنند، می‌توانند درک کنند. معمولاً یک احساس آرامش

شیرینی را در بیماری‌ها و ناراحتی‌ها درمی‌یابند.

آرزو می‌کنم شما می‌توانستید خودتان را متقاعد کنید که خداوند اغلب در بعضی احساس‌ها به ما نزدیکتر است و هنگامی که ما ناخوش هستیم حضور مؤثرتری دارد تا زمانی که سالم هستیم. به هیچ دکتر دیگری متکی نباشید، برای این که آن گونه که من فهمیدم خداوند می‌خواهد تنها کسی باشد که شما را مداوا می‌کند. پس تمام توکل‌تان به او باشد، خیلی زود تأثیر این توکل را در مداوایتان خواهید دید. بعضی اوقات که دیرتر بهبود می‌یابیم، آن هنگامی است که اتکایمان بیشتر به دارو است تا به خدا.

هر چقدر هم دارو مصرف کنید، دارو فقط تا زمانی شما را معالجه خواهد کرد که او اجازه بدهد. زمانی که درد ما از طرف خدا حواله می‌شود فقط خدا می‌تواند آن را درمان کند. او اغلب، بیماری‌های جسمانی می‌فرستد تا بیماری‌های روحمان را معالجه کند. آسایش را در بزرگترین طبیب‌ها که هم برای روح است و هم برای جسم بجویید. راضی باشید به هر آن چه خداوند به شما داده است. به هر اندازه که فکر کنید من شاد هستم و به شما غبطه می‌خورم.

درد و رنج برای من بهشت خواهد بود اگر آن‌ها را برای خدا تحمل کنم و بزرگترین خوشی‌ها برایم جهنم خواهد بود اگر بدون خدا از آن‌ها لذت ببرم. بزرگترین تسلی من زمانی خواهد بود که از چیزی به خاطر او رنج ببرم.

به زودی به سوی خدا خواهم رفت. آن چه که در این زندگی به

من آرامش می‌دهد این است که در حال حاضر/ او را با ایمان می‌بینم، گاهی اوقات/ او را آن قدر به وضوح می‌بینم که می‌توانم بگویم دیگر اعتقاد ندارم بلکه او را به عین می‌بینم. احساس می‌کنم آن چه را که ایمان به من می‌آموزد: با عمل کردن به ایمان، با او زندگی خواهم کرد و خواهم مرد.

از این پس همیشه با خدا/ باشید این است چیزی که در طول این مدت بیماری‌تان شما را حمایت خواهد کرد و تسلی خواهد داد. از خدا/ خواهانم که حافظ شما باشد.

ارادتمند شما...

دوازدهمین نامه

مادر روحانی خوبم:

اگر بیشتر تمرین و عادت کنیم که خدا را حاضر و ناظر بدانیم، تمام بیماری جسمانی مان کمک کننده خواهند بود. خداوند برای این که روحمان را پاک کند و به ما بیاموزد که به او وابسته هستیم، اغلب اجازه می دهد مختصری رنج بکشیم.

شهامت داشته باشیم، از او تقاضا کنید که رنجتان را بیشتر و بیشتر کند، دعا کنید به شما قدرت تحمل بدهد. از همه مهمتر عادت کنید به لذت بردن از حاضر و ناظر بودن خدا و تا آن جا که امکان دارد او را کمتر فراموش کنید. در اوج مبارزه با نقاط ضعفتان عاشق و شیدای او باشید. گاه گاهی خودتان را در اختیارش بگذارید و در آن هنگام که بیشترین ناراحتی را دارید، متواضعانه و عاشقانه (همچون بچه ای که از پدرش درخواست می کند) از او تمنا کنید که به شما کمک کند که تسلیم اراده ی مقدسش باشید. من سعی خواهم کرد با دعاهایم به شما کمک کنم.

خداوند از راه های بسیاری ما را به سوی خود فرا می خواند، او

گاهی خودش را از ما پنهان می‌دارد. در چنین وضعی ایمان به تنهایی باید ما را حمایت کند و ایمان است که نمی‌گذارد در وقت احتیاج غافل شویم. ایمان به تنهایی زیربنای توکل‌مان به خدا است. من نمی‌دانم خداوند با من چه کار می‌خواهد بکند. همیشه خوشحال هستم هر کس دیگری اندوه و رنج را تجربه می‌کند در حالی که من، کسی هستم که مستوجب شدیدترین تنبیهاتم، احساس بزرگترین لذت‌ها را دارم که به سختی می‌توانم خودم را کنترل کنم. باعث خوشحالی من است که از خدا تمنا کنم قسمتی از رنج شما را به من بدهد، اگر من نقاط ضعفم را خیلی بزرگ است نمی‌شناختم، اگر خدا یک لحظه مرا به خود وامی‌گذاشت، مفلوک‌ترین آدم زنده خواهم بود.

با این وجود لحظه‌ای را ندیده‌ام که او مرا تنها رها کرده باشد، برای این که ایمان به همان قدرتی که احساسم درک می‌کند به من می‌گوید که او هرگز از ما دست نمی‌کشد تا وقتی که ما از او دست نکشیم. بیایید بترسیم از این که خودمان را از او جدا کنیم. بیایید به جای آن همیشه با او باشیم. بیایید با حاضر و ناظر دانستن او زندگی کنیم و بمیریم. برای من دعا کنید، من نیز برای شما دعا خواهم کرد. ارادتمند شما...

سيزدهمین نامه

خطاب به همان شخص :

متأسفم که می بینم مدت طولانی است که رنج می برید. آن چه که مرا آرام می کند و اندوهم را شیرین می کند این است که می دانم رنج و عذابتان اثبات عشق خدا به شماست. از این دید به بیماری تان نگاه کنید، آسانتر آن را تحمل خواهید کرد در شرایطی که به شما داده شده پیشنهاد می کنم از هر گونه مداوای ظاهری خودداری کنید، خودتان را کاملاً به مشیت الهی بسپارید. شاید خدا منتظر تسلیم و توکل از جانب شما است آن گاه او شما را درمان خواهد کرد. از آن جا که علی رغم تمام تلاش های شما هیچ دارویی موفقیت آمیز نبوده و بیماری شما رو به وخامت می رود، خود را کاملاً به او بسپارید و آن چه را که می خواهید از او طلب کنید.

در آخرین نامه ام به شما گفتم که او بعضی اوقات برای درمان بیماری معنویمان از بیماری جسمانی استفاده می کند. پس شجاع باشید و آن چه را که باید بکنید به نحو شایسته ای انجام دهید. از او نخواهید که رنج تان را از میان بردارد، بلکه به جای آن از او درخواست

کنید که به شما استقامت بدهد که شجاعانه آن را تحمل کنید به خاطر عشق او تا هر زمان که او بخواهد.

دعاهایی از این قبیل در واقع کمی برای طبیعت بشری مان سخت است، اما بسیار خداپسندانه است و برای کسانی که به او عشق می‌ورزند شیرین است. عشق الهی تحمل درد را آسان می‌کند، وقتی کسی عاشق خدا باشد بالذت و شجاعانه رنج را تحمل می‌کند، از شما می‌خواهم این گونه عمل کنید، آرامش خود را در خدا بجوید که تنها طبیب تمامی بیماری‌های ماست. او حامی مبتلایان است همیشه آماده کمک به ماست. او بی نهایت ما را دوست دارد بیشتر از آن چه که بتوان تصور کرد.

پس به او عشق بورزید و آرامش را در هیچ جای دیگری مجوید. امیدوارم خیلی زود از او تسلی یابید.

خدا حافظ. من با دعاهایم به شما کمک خواهم کرد، گرچه ناچیزند و من همیشه غرق در اویم.

اراتمند شما...

چهاردهمین نامه

به همان شخص:

خدا را شکر می‌کنم از این که احساس می‌کنید کمی بهتر هستید، آن گونه که آرزو داشتید. من بارها به مرگ نزدیک شده‌ام، اما به آن اندازه که در آن زمان احساس رضایت می‌کردم در زمان دیگری آن احساس را نداشتم. به همین علت است که برای بهبود یافتن دعا نکردم، بلکه دعا کردم برای استقامت داشتن و تحمل درد و رنج و توأم با شجاعت، تواضع و عشق.

آه! چه شیرین است رنج کشیدن برای خدا! هر قدر هم که مصیبت ممکن است بزرگ باشد، با عشق آن را تحمل کنید.

بهشت است رنج کشیدن و با خدا بودن. اگر آرزو مندیم که از آرامش بهشت در این زندگی لذت ببریم، باید عادت کنیم به صمیمانه و متواضعانه و عاشقانه صحبت کردن با او. ما باید افکارمان را از پراکنده شدن حفظ کنیم که به هیچ دلیل فکرمان از او دور نشود. باید از قلب هایمان یک معبد معنوی بسازیم، جایگاهی که در آن پیوسته او را پرستش کنیم. ما باید مدام مراقب خودمان باشیم که کاری نکنیم،

حرفی ننزیم و یا فکری نکنیم که شاید رضایت خدا در آن نباشد. هنگامی که افکارمان این گونه به خدا مشغول شد و درد و رنج پر از التیام و آرامش خواهد شد.

می دانم رسیدن به این نکته آسان نیست، برای این که باید کاملاً با ایمان عمل کنیم. با وجود آن که مشکل است اما می دانیم که می توانیم در سایه ی کرم و یاری خداوند هر کاری را انجام دهیم، او هرگز دریغ نمی کند کرم و یاریش را از کسانی که عمیقاً از او می طلبند. در خانه ی او را بکوبید، پیوسته بکوبید، من تضمین می کنم که او در را به روی تان خواهد گشود هر وقت که صلاح بداند یک باره همه چیز را به شما اعطا می کند، تمام آن چه را که طی این سال های متمادی منتظرش بودید. خدا حافظ. دعا کنید به درگاه او برای من، همان طور که من به درگاه او برای شما دعا خواهم کرد. امیدوارم به زودی او را ببینید.

ارادتمند شما...

پانزدهمین نامه

خطاب به همان شخص :

خداوند بهتر از همه می‌داند که چه چیزی مورد نیاز ما است و تمام آن چه که بر ما روا می‌دارد، خیر و مصلحت ما در آن است. اگر می‌دانستیم او چقدر ما را دوست دارد، همیشه مشتاق خواهیم بود که در نهایت آرامش، شیرینی و تلخی را از دستانش بگیریم، بدون این که اهمیت به تلخی و شیرینی آن بدهیم. هر چیزی که از او به ما می‌رسد باعث رضایت‌مان خواهد بود. بدترین گرفتاری‌ها و ناراحتی‌ها فقط زمانی غیرقابل تحمل به نظر می‌رسد که آن‌ها را از دریچه‌ی غلط بنگریم. وقتی به ناملایمات چنان نگاه کنیم که از جانب خدا رسیده، وقتی بدانیم او همان کسی است که اندوه و ناراحتی را برایمان حواله می‌کند، آن وقت تلخی رنج و درد ما از بین می‌رود و حتی منبع آرامش می‌شود.

بگذارید تنها کارمان شناختن خدا باشد، انسان هر چه بیشتر او را بشناسد باز هم بیشتر می‌خواهد او را بشناسد. از آن جا که دانش ما معمولاً در حد عشق‌مان است، هر چقدر دانش‌مان عمیق‌تر و

گسترده تر گردد عشق مان بیشتر خواهد شد. اگر عشق ما به خدا بیشتر باشد، همان قدر در رنج و بدبختی به او عشق می ورزیم که در لذت و شادی.

بیایید قانع باشیم به این که به خدا عشق بورزیم فقط به خاطر چیزهایی که به ما می دهد و یا خواهد داد. اهمیت ندهید به این که این چیزها چقدر ممکن است معنوی و والا باشند. این چیزها بدون در نظر گرفتن عظمت شان نمی توانند ما را به خدا نزدیک کنند. آن گونه که ایمان با یک عمل ساده ما را به او نزدیک می کند. بگذارید مکرراً او را با ایمان جستجو کنیم. او با ما است، ما احتیاجی نداریم که در جای دیگر دنبالش بگردیم. اگر ترکش کنیم، آن وقت فکر نمی کنید که قبیحانه عمل می کنیم؟ مستحق سرزنش نیستیم؟ اگر با چیزهای پیش پا افتاده خود را سرگرم کنیم که موجب رضایتش نیست، باعث ناراحتی او نخواهد شد؟ می ترسم از روزی که این چیزهای ابلهانه کوچک برایمان گران تمام شود.

بیایید صادقانه خودمان را به او بسپاریم، بیایید قلبمان را از هر چیز دیگری بزدائیم، او می خواهد تنها مالک قلب هایمان باشد. از خدا بخواهیم که این لطف را بر ما ارزانی دارد. اگر ما به سهم خودمان آنچه که در حد توانمان است انجام دهیم، به زودی تغییراتی را در درونمان احساس خواهیم کرد. همان تغییری که آرزویش را داشتیم. من قادر نیستم شکر خدای را آن گونه که سزااست، به خاطر آسایش و تسکینی که به شما عطا فرموده است، به جای آورم. امیدوارم از

رحمتش توفیقم دهد تا چند روز دیگر به دیدارش نائل آیم. بیایید
برای یکدیگر دعا کنیم.

بنده خاضع درگاه خداوند
ارادتمند شما...

خداوند آرزویش را بر آورده کرد،
دو روز بعد بیمار شد،
و در همان هفته به دیدار معبود شتافت.

رد پا

خواب دیده بود در ساحل دریا در حال قدم زدن با خداست
روبرو در پهنه آسمان صحنه هایی از زندگیش به نمایش در آمد.
متوجه شد که در هر صحنه دو جای پا در ماسه فرو رفته است.
یکی جای پای او و دیگری جی پای خدا.
وقتی آخرین صحنه از زندگیش به نمایش در آمد متوجه شد که
خیلی از اوقات در مسیر زندگی او فقط یک جای پا بود.
همچنین متوجه شد آن اوقات سخت ترین و ناراحت کننده ترین
لحظات زندگی او بوده است.
این واقعا او را رنجاند و از خدا درباره ان سوال کرد.

خدایا

تو گفتی چنانچه تصمیم بگیرم که با تو باشم همیشه همراه
من خواهی بود.

ولی متوجه شدم در بدترین شرایط زندگیم فقط یک رد پا
در مسیر حرکت وجود دارد.
نمیفهمم چرا؟ نمی فهمم چرا در مواقعی که بیشترین احتیاج
را به تو داشتم مرا تنها گذاشتی
خدا پاسخ داد: فرزند عزیز و گرانقدر من تو را دوست دارم و
هرگز نهایت نگذاشتم
زمانی که تو در آزمایش ورنج بودی تو فقط یک جای پا مبینی
درست زمانی است که من تو را بر دوش گرفته بودم.

نویسنده گمنام

الهی!

چون همه آن کنی که خواهی

از من مفلس چه خواهی؟

الهی!

یافت تو آرزوی ماست.

دریافت تو نه به بازوی ماست.

الهی همه از تو ترسند و من از خود.

از تو همه نیکی دیده ام و از خود همه بد.

الهی!

اگر یک بار گویی بنده ی من!

از عرش بگذرد خنده ی من!

الهی!

چون باتوام از جمله تاجدارانم تاج بر سر

و اگر بی توام از جمله خاکسارانم خاک بر سر.

ای دیر خشم و زود آشتی!

آخر در نومیدی مرا بگذاشتی

خواجه عبدالله انصاری



الهی!

نور دیده ی آشنایان!

روز دولت عارفان!

لطیف!

چراغ دل مریدان

و انس جان غریبان.

کریم!

آسایش سینه محبان

و نهایت همت قاصدان.

مهربانا! حاضر نفس وجدان.

و بسبب دهشت و الهان.

نه به چیزی مان تا گویم چنان

آنی که خود گفتی و چنان که گفتی آنی.

جانهای جوامردان را عیان.

و از دیده ها امروز نهانی.

اندر دل من بدین عیان که توئی

و ز دیده من بدین نهانی که توئی

وصاف تو را وصف ندانند کردن

تو خود به صفات خود چنانی که توئی.

